

نوشته دکتر محمدجواد مشکور

روزهای خوش مسیحیان در ایران باستان

دیر خراب جهان بتکده‌ای بیش نیست
تیره مفاکی است تنگ‌خانه دلگیر خاک

دیر بترسا گذار ، معبد عیسی طلب
مرغ مسیحا نه‌ای ، بزم مسیحا طلب

از وحشی بافقی

بنا به گفته تاریخ‌نگاران عیسی مسیح در روزگار پادشاهی اکتاوئوس اگوستوس (۶۳ ق. م - ۱۴ م) و در سال دوم سلطنت فرهانگ اشک پانزدهم سلسله اشکانی در قریه بیت اللحم در جنوب اورشلیم از مادری بنام مریم عذراز آید شده. بنا به باب دوم انجیل متی سه تن از مغان ایرانی از نخستین کسانی بودند که به هدایت ستاره‌ای در مشرق بر ولادت عیسی مسیح آگاهی یافته و به زیارت آن طفل نایل آمدند و آن داستان در انجیل متی چنین است: «و عیسی چون در بیت لحم یهودیه در زمان ، هیرودیس شاه زائیده شد، ناگاه مجوسی چند از ناحیه مشرق به اورشلیم آمده گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهوداست زانکه ما ستاره‌ها را در طرف شرق دیده‌ایم و از بهر آنکه او را پرستیم آمده‌ایم. هیرودیس به پنهانی مجوسی‌ان را نزد خود خواند. زمان ظهور ستاره‌ها را از ایشان استفسار کرد. پس ایشان را به بیت لحم فرستاد، گفت بروید و از حالات آن طفل اطلاع تمام بپرسید و چون او را دریافته باشید مرا مطلع سازید تا من نیز آمده‌ام و او را پرستش کنم. ایشان گفته پادشاه را شنیده رو بر او نهادند. ناگاه ستاره‌ای که در ناحیه مشرق دیده بودند در پیش رویشان میرفت تا آنکه آمده بر جای که طفل بود ایستاد. پس چون ستاره‌ها بدیدند بی نهایت خرسند شدند و بخانه در آمده طفل را با مادر خود مریم

یافتند. پس افتاده او را سجد کردند و مخازن خود را گشوده از طلا و کندر و مر با پیشکش گذرانیدند و از آنجا که در خواب ملهم شده بودند که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند پس از راه دیگر به وطن خود باز گشتند.^۱

بنا بر سنت مسیحیان نام این سه مجوسی یا مغان زردشتی گاسپار Gaspar و بالتازار Balthazar و ملکپور Melchios آمده است و تصویر ایشان در بعضی از کلیساهای رم که از سده دوازدهم میلادی مانده بالباده پیروان مذهب مهر و کلاه مردم فریگیه نقاشی شده است. در منابع سریانی آمده که این مجوسان بنا بر وصیت پیغمبر خود زرتشت ستاره عیسی را در مشرق یافته و در طلب او به بیت اللحم رفته اند.^۲

ابودلف مسعر بن المهلهل جهانگرد عرب در اوایل قرن چهارم هجری که آتشکده آذر گشنسب را دیده است مینویسد که شهر شیز را که آتشکده آذر گشنسب در آن بود هر مزپسر خسرو شیرپسر بهرام بنیاد نهاد و داستان بنای آن اینست که هر مز پادشاه ایران خبر یافت که نوزاد فرخنده ای در دیه بیت اللحم زاییده خواهد شد و قربانی به وی زر و زیتون و کندر است. وی این هدایا را به نزد مادر او فرستاد. مریم کیسه ای پر از خاک به آورنده آن ارمغانها داد و گفت، این خاک را خبری در پی است. او کیسه را برگرفت و چون به مکان شیز که در آن زمان بیابانی بود رسید، مرگ او را دریافت و پیش از آنکه بمیرد کیسه خاک را در همانجا دفن کرد. پارسیان بر آنند که چون شاه هر مز از قصه او آگاهی یافت یکی از معتمدان خود را گفت: برو و در آنجا که کیسه پراز خاک هدیه مریم را دفن کرده آتشکده ای بنا کن. فرستاده چون به آنجا رسید، ناگاه روشنایی بزرگی در نزدیک آن دید دانست آن سرزمین همانجاییست که میجوید. سپس بدانسوی رفت و به دور روشنایی خطی کشید و بامدادان بفرمود که در آنجا آتشکده شیز را بنا کردند.^۳

چنانکه ملاحظه میشود، در این حکایت فکر آرامی مسیحی که تحت تأثیر انجیل واقع شده و ایرانی زردشتی بهم آمیخته است. بطریق نسطوری تیموتسه اول که در قرن هشتم میلادی می زیست در نامه

۱- انجیل متی آیه ۱-۱۲

۲- گفتاری درباره دینکرد صفحه ۱۳۵-۱۳۶

۳- الرسالة الثانية طبع قاهره سال ۱۹۵۵ ص ۴۰۲

مفصلی که به کشیشان مارونی نوشته است، مینویسد که مجوسان ایرانی پس از بازگشت به ایران تعلیمات مسیح را در ایران رواج دادند. البته این خبر معقول است زیرا هنوز عیسی مسیح کودکی گهواره‌ای بود و نسبت دادن تعلیماتی به وی در آن سن غیر معقول بنظر میرسد.

مسیحیت در روزگار اشکانی . اوزه بیوس Eusebius قیصری در تاریخ کلیسای خود مینویسد که توماس مقدس St. Thomas که بعضی او را از حواریون عیسی دانسته‌اند پس از مصلوب شدن مسیح در کشور پارت به دعوت پرداخت و او بانی کلیسای سریانی و نخستین پیشوای آرامیان مسیحی است. بنا بر کتاب معقول «اعمال توماس» وی تا سرزمین هندوستان هم پیش رفت و کلیسایی در هند تأسیس نمود و مسیحیان هند که در نزدیکی مدراس بسر می‌برند تاریخ کلیسای خود را به وی منسوب میدارند.

در اواخر قرن دوم میلادی مورخ و فیلسوف معروف سریانی بردیسان Bardaisan که در بین سالهای ۱۵۵ و ۲۲۲ در شهر اورها میزیست، در یکی از رسالات خود از خواهران مسیحی گیلان و باختر یعنی بلخ گفتگو مینماید و از این اشاره استنباط میشود که در اواخر قرن دوم در این نواحی مسیحیانی یافت میشده‌اند و نیز معلوم گردیده که در سال ۲۲۵ میلادی بالغ بر ۲۰ ناحیه اسقف نشین در بین النهرین و ایران وجود داشته است . پادشاهان اشکانی نسبت به مبشران مسیحی بیطرف بودند و بر خلاف ساسانیان بایشان جفا نمیکردند بلکه بچشم اغماض بآنان مینگریستند و آنان را در تبلیغات خود در ایران آزاد میگذاشتند. از اینجهت بعضی از مسیحیان که در امپراطوری روم جفا میدیدند بسایران گریخته و در آنجا ملجاء و پناهگاهی برای خود می‌یافتند .

مسیحیت در روزگار ساسانی . در هنگامیکه ساسانیان جانشین اشکانیان شدند، مسیحیان مرکز تبلیغاتی مهمی در شهر اورها (ادسا) داشتند و چون پادشاهان ایران در لشکر کشی‌های خود به سوره گاهی سکنه يك شهر يابك ناحیه را کوچ داده در یکی از نقاط داخلی کشور جای میدادند و بیشتر این مهاجران عیسوی مذهب بودند، از اینرو دیانت مسیح در هر گوشه از ایران پراکنده گشت و روی به رواج نهاد . تا زمانیکه دولت امپراطوری روم عیسویت را بعنوان دین رسمی خود نپذیرفته بود،

مسیحیان ایران در آرامش می‌زیستند ، اما چون قسطنطین امپراتور روم به عیسویت گروید وضع تغییر کرد و مسیحیان ایران بخصوص آنان که مجاور کشور روم بودند مجذوب و طرفدار دولت نیرومندی شدند که همکیش آنان بود .

در زمان شاهپور اول ارمنستان از ابالات ایران بشمار می‌رفت ولی در سال ۲۸۶ میلادی تیرداد پادشاه آن سرزمین بکمک رومیان بر ایرانیان قیام کرد و ارمنستان تحت الحمایه روم شد . تیرداد در آغاز با مسیحیان جفا می‌کرد ولی در حدود ۳۰۰ میلادی او را گریگور نورانی که در بین سالهای ۲۵۷ و ۳۳۷ میلادی میزیست و اصلاً پارتی و از خانواده بزرگ سورن بود ، به مسیحیت دعوت کرد . تیرداد نخستین پادشاه ارمنستان است که به دین مسیح ایمان آورده است . وی پس از پذیرفتن آن دین مردم ارمنستان را به زور شمشیر مجبور به قبول آیین جدید کرد و معبد ها و آتشکده‌ها را ویران ساخت و ارمنستان کشوری مسیحی شد و گریگور هم اسقف اعظم آن کشور گردید و مذهب ارمنستان بنام کلیسای گریگوری معروف گشت .

بنا به اسناد سریانی در سال ۲۷۰ میلادی مناظره‌ای در میان عیسویان ایرانی و مانویان در خوزستان روی داد . در این مناظره آرخلائوس Archelaus اسقف شهر کسکر نیز شرکت داشته است .

مسیحیت در ایران در قرن چهارم - در این زمان شخصی بنام پاپا آگائی Pāpā Aggāi که اسقف شهر سلوکیه از شهرهای مداین بود انجمنی از مسیحیان در سال ۳۱۵ در تیسفون تشکیل داد . با اینکه در آن کنگره گروهی از پیشوایان مسیحی ایران با او مخالفت کردند ، بکمک اسقفان روم توانست بمقام کاتولیکوسی یا جاثلیقی کل کلیساهای ایران برسد . در سال ۳۱۳ میلادی کنستانتین (قسطنطین) امپراتور روم شرقی رسماً دین نصاری را قبول کرد . شاهنشاه ایران که همواره روم را دشمن طبیعی خود میدانست بمحض اینکه قسطنطین مسیحی شد ، مسیحیان ایران را نیز دشمن خود پنداشت . مسیحیان ایران چون دولت روم را پشتیبان مسیحیت میدانستند ، بالطبع از آن دولت طرفداری میکردند . در این زمان هنوز اختلاف بین دولت ایران و رعایای مسیحی علنی نشده بود ، و شاپور دوم بنا بر سنت شاهنشاهان پیش از خود در آغاز کار به مسیحیان مهربانی میکرد . اوزه بیوس مورخ معروف کلیسا نامه‌ای از کنستانتین خطاب به شاپور دوم نقل کرده است . در این نامه امپراتور روم از خوش رفتاری شاپور بامسیحیان ایران اظهار شادمانی میکند و امیدوار است که کلیسای

ایران در زمان وی دوره‌ای از آسایش و آرامش داشته باشد. پس از مرگ قسطنطین جنگ بین ایران و روم از سر گرفته شد، در این حوادث خونین و مرگبار به جامعه مسیحیان ایران خسارات مالی و جانی فراوان وارد آمد.

یزدگرد اول و فرمان آزادی مسیحیان - در سال ۳۹۹ میلادی یزدگرد اول ساسانی بر تخت سلطنت نشست. در زمان او جنگ بین ایران و روم به صلح انجامید و از طرف روم شرقی هیئتی به ریاست ماروئا اسقف مایفرقط (میافارنین) بدر شاهنشاه فرستاده شد. ماروئا بسبب سیمای موقر و هیأت مجللی که داشت بر نظر شاهنشاه مطبوع افتاد. این شخص علاوه بر مقام روحانی پزشک هم بود و یزدگرد را از یک بیماری شفا بخشید و او را ممنون خود ساخت. پس از آن ماروئا فرصت را غنیمت شمرده آزادی مذهبی مسیحیان ایران را از شاهنشاه استدعا کرد و از او تمنا نمود که اولاً فرمان آزادی کلیسای ایران را اعلام دارد و ثانیاً اجازه فرماید که شورایی برای تنظیم امور کلیسایی تشکیل گردد. شاهنشاه هر دو مسئول او را اجابت کرد و در ۴۰۹ میلادی فرمانی برای آزادی عموم مسیحیان ایران صادر فرمود. طبق این فرمان حکم شد کلیسایی را که قبلاً ویران ساخته بودند از نو بنا کنند، کسانی را که بجرم مسیحیت بزندان افتاده بودند آزادی دهند و اسقفان و روحانیون عیسوی اجازه یافتند که بدون واهمه بین کلیساهای ناحیه خود سفر کنند.

شورای مذهبی تیسفون - ماروئا پیشنهاد کرد که شورایی از اسقفان مسیحی ایران در شهر تیسفون تشکیل گردد تا همان نتایج را که شورای نیقیه در آسیای صغیر داشت این شورا نیز برای ایران داشته باشد. فرمان شاهنشاه ایران بنا شده‌ه اسقفان مسیحی در تیسفون گرد آیند. این مجمع در سال ۴۱۰ میلادی به ریاست اسحق اسقف سلوکیه و تیسفون و نظارت ماروئا منعقد شد و به دعای سلامت شاهنشاه ایران افتتاح یافت. پس از تصدیق آزادی مسیحیان ایران از طرف نمایندگان شاهنشاه قطعنامه آن مجمع بتصویب رسید و مصوبات سابق شورای نیقیه که در عهد قسطنطین در آن شهر منعقد شده بود، از نو تأیید گردید. یزدگرد قطعنامه این مجمع را پذیرفت و فرمود دو تن از بزرگان کشور که یکی خسرو یزدگرد و زرگ فرمذار (صدراعظم) و دیگری مهر شاهپور ارکید بود همه اسقفان را به دربار شاهی بخوانند. مسیحیان از مراحم شاهنشاه بسیار شادمان گردیدند، در روز عید قیام که آخرین روز شورا بود جشن باشکوهی برپا کردند و مجدداً از شاهنشاه

ایران سپاسگزاری نمودند. مسیحیان معاصر یزدگرد او را بسیار ستوده‌اند و وی را پادشاهی نیک‌رفتار و مهربان و حامی بیچارگان دانسته‌اند. برخلاف نویسندگان مسیحی نویسندگان عرب که اخبار خود را از قول مغان زردشتی نقل کرده‌اند یزدگرد را پادشاهی ستمگر دانسته و لقب او را ائیم نوشته‌اند که ترجمه کلمه پهلوی «وزه‌گر» یعنی بزه‌کار است. پیداست که موبدان زردشتی از خوش رفتاری آن شاهنشاه با مسیحیان خشنود نبودند از این جهت نام وی را به بدی یاد کرده‌اند.

وضع مسیحیت در قرن پنجم میلادی - تا سال ۴۱۰ میلادی قریب چهل ناحیه اسقف نشین در ایران وجود داشت. در ۴۲۴ میلادی شماره‌ی نواحی اسقف نشین به ۶۶ ناحیه رسید. مسیحیت ابتدا در بین‌النهرین پیداشد ولی متدرجاً در همه فلات ایران گسترش یافت. در ۴۲۴ میلادی در شهرهای ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، مرو و هرات هر یک اسقفی سکونت داشت، حتی مسیحیت در میان چادر نشینان نیز نفوذ کرده بود. چنانکه در تواریخ کلیسا مسطور است. ادرق Adrag نامی اسقف «کردان چادر نشین» بوده است. مسیحیان ایران غالباً انجیل را بزبان سریانی قرائت میکردند. بیشتر احتمال دارد که سرودهای مذهبی را بزبان پهلوی میخواندند. مسیحیان آن زمان بزهد و انزوا قایل بودند و بسیاری از مردان و زنان نارك دنیا میشدند و در دیرها و کلیساها عمر خود را بسر میبردند. مردان نارك دنیا «سران سلامتی» و زنان «دختران سلامتی» خوانده میشدند و همانها بودند که فقط تعمید مییافتند و گویا در آن عصر دیگر مسیحیان از این افتخار محروم بودند. اینک بیان اعتقادی که از طرف يك مسیحی در آن میبایستی عرضه شود ذبلاً یاد میشود: «وی (یعنی شخص مسیحی) باید معتقد بخدا باشد، بخدایی که همه آسمان و زمین و دریا و موجودات را خلق کرده است، او آدمی را بصورت خود آفرید، شریعت را به موسی داد و روح خود را در پیغمبران فرستاد و بعد مسیح خرد را به گیتی فرستاد. شخص مسیحی باید به رستاخیز مردگان و به سر تعمید معتقد باشد، اینست ایمان کلیسای خدا».

در زمان بهرام پنجم یعنی بهرام گور مسیحیان مورد آزار و جفای موبدان و دولت ایران قرار گرفتند. در سال ۴۲۲ میلادی جنگ بین ایران و روم خاتمه یافت و قرارداد صلحی بین دو دولت برقرار گردید و بناشد که مجدداً دولت ایران به رعایای مسیحی خود آزادی مذهب بدهد و امپراطور روم نیز زردشتیان قلمرو خود

را در عقیده مسیحی خویش آزاد بگذارد . در این زمان آکاسیوس Acacius اسقف شهر آمد Amida در دیاربکر که از بلاد روم بوده تمام ظروف زربنه و سیمینه کلیسای خود را فروخته و هفت هزار تن از اسیران ایرانی را که مسیحی بودند و سربازان رومی به غلامی میبردند باز خرید و آنان را بنزد بهرام گور فرستاد . بهرام چون این رفتار انسانی و محبت آمیز او را دید از مظالم خود نسبت به مسیحیان متنبه گردید .

نسطوریوس و فرقه نسطوریان ایران - نسطوریوس Nestorius که اصلا از مردم کوماگنه بود در این زمان به اسقفی قسطنطنیه انتخاب شد (۴۲۸-۴۳۱) در زمان او بنابه قطعنامه شورای دینی نیقیه عقیده عمومی مسیحیان آن بود که حضرت مسیح دارای دو طبیعت انسانی و الهی است که هر دو آنها در یک شخص با هم آمیخته و یکی شده است . نسطوریوس در مقابل این عقیده رأی تازه ای آورد و برای عیسی مسیح قابل به دو هویت متمایز یکی الهی یعنی «اب» و دیگری بشری یعنی «ابن و عیسی» شد . بعبارت دیگر لوگوس Logos یا کلمه خدا مستقل در پیکر جسمانی یک فرد انسانی بنام عیسی بن مریم ناصری ظاهر گردیده است . وی میگفت دیگر نباید مریم را والدۀ خدا Theotokos بنامند . زیرا وی زنی بود و ممکن نیست که از شکم زنی خدا متولد شود که رسول خدا باشد . روح القدس کلمه الله را خلق نکرد بلکه از حضرت مریم برای کلمه الله معبدی فراهم کرد که در آن محل گیرد . آنکسی که تولد یافت و برای تکوین خود به زمان احتیاج داشت و مامها در رحم مادر باقی ماند بی شک دارای طبیعت بشری بود . ولی این طبیعتی است که با خدا ارتباط دارد . من نمیتوانم در آن هنگام که عیسی مسیح ۲ ماهه یاسه ماهه بود او را خدا بخوانم .» بیانی را که نسطوریوس میخواست بکند آن بود که حضرت مریم با معجزه روح القدس بجسم مسیح باردار شد ، ولی مسیح چون انسانی بدنیا آمد سپس روح القدس بر او نازل گشت و طبیعت خدایی در او جا گرفت . پس از ابراز این عقیده اسقفان مسیحی در شهر افسوس Aphesus انجمنی ساختند و به بطلان قول نسطوریوس رای دادند . سپس به امر امپراطور تئودسیوس نسطوریوس را به دیری در انطاکیه تبعید کردند . پس از آزادی از آنجا بسرگردانی بسر میبرد . و از بیم اسقفان مسیحی و مأموران دولت از شهری به شهری پناه می جست تا در سال ۴۴۹ میلادی در گذشت . یکی از شاگردان او که هیبا نام داشت به اسقفی شهر اورها برگزیده شد و به تبلیغ عقیده

استاد برداخت و بتدریج عقیده نسطوریوس در میان مسیحیان رواج یافت.

برصوما پیشوای نسطوریان ایران - یکی از پیروان مذهب نسطوری در ایران کشیشی جوان و جاه طلب بنام برصوما بود وی در سالهای ۴۵۷ و ۴۸۴ برای ترویج مذهب نسطوری در ایران کوشش‌های فراوان کرد و پیروز شاهنشاه ایران را متقاعد کرد که لازم است کلیسای ایران با کلیسای ارتدکس امپراطوری روم تفاوت داشته باشد و به شاهنشاه چنین گفت: اگر دینی را که مخالف امپراطور روم باشد در خاور زمین انتشار ندهیم هرگز رعایای نصرانی تو صمیمانه بتو دلبستگی نخواهند داشت. پس لشکریانی بمنده تا من همه ترسایان کشورت را نسطوری کنم و از آن پس میان مسیحیان ایران و روم اختلاف خواهد افتاد و آنان با رومیان دشمن خواهند شد و رومیان نیز از اینان نفرت خواهند داشت. برصوما برای اینکه اعتماد شاهنشاه ایران را بخود جلب کند اسقفان را واداشت که فکر تارک دنیایی را از سر بدر کرده ازدواج کنند. این تدبیر با عقیده ایرانیان که زن گرفتن و فرزند پیدا کردن را برای هر کس واجب میدانستند بسیار موافق بود. برخلاف شاهنشاه ایران، زنون Zenon امپراطور روم منوفیزیت‌ها را که قائل به طبیعت واحد مسیح بوده و با نسطوریان دشمنی داشتند تقویت می کرد. برصوما به پیروز گفت که چون منوفیزیتها طرفدار زنون امپراطور رومند از اینجهت باید ایشان را از ایران بیرون کرد. پیروز هم پذیرفت و بسیاری از منوفیزیت‌ها از ترس جان بخت روم پناه بردند.

در زمان ولخش (بلاش ۴۸۴-۴۸۸) که پس از برادرش پیروز به تخت نشست برصوما در دربار ایران تقرب بیشتر یافت و برای ترویج کیش نسطوری کوششهای فراوان کرد. وی به امر ولخش مأمور شد که به قسطنطنیه به نزد امپراطور روم رفته و رسماً سلطنت او را اعلام کند. باشاره برصوما مجمعی در شهر سلوکیه منعقد شد و دوازده اسقف در آن شرکت کردند. بعضی از آنان مانند گابریل اسقف هرات از راه بسیار دور آمده بودند. سه قانون مهم در آنجا به تصویب رسید و اصول مذهب نسطوری آیین قطعی و منحصر عیسویان ایران شد.

رهبانان را در اجرای امر اسم دینی از رقابت با کشیشان منع کردند و بروجانیان تاکید نمودند که نذر تجرد نکنند زیرا مجرد زیستن و اختیار از ازدواج فقط برای صومعه نشینان مجاز بود، برصوما برحسب میل شام مانند همه ایرانیان توان اختیار کرد. در تفسیر این ماده سوم که آزادی ازدواج بود گفتند که رسم قدیم که اجتناب از

مزاجت بود باعث رواج فحشاء و منکر میشده و نیز مسیحیان را مورد استهزاء بیگانگان یعنی ایرانیان قرار میداد. این امر باعث شد که کلیسای ایران از کلیسای ارتدکس روم جدا شود. در آوریل ۴۸۴ میلادی شورایی دینی بیت‌لاپات (گندیشاپور) تشکیل شد که در آن معدودی از اسقفان حضور یافتند و در آن مشروع بودن زن گرفتن اسقف‌ها پذیرفته گردید.

در زمان قباد عیسویان ایران تا اندازه‌ای از دست دشمنان خود ایمن می‌زیستند، زیرا بقدری مغان سرگرم جنگ و جدل با مزدکیان بودند که فرصت جفای با مسیحیان را نداشتند از این گذشته مسیحیان نیز با زردشتیان در ازمیان برداشتن بدعت مزدکی همکاری میکردند. بنا بقول توفانس در مجلس محاکمه مزدک که با حضور موبد موبدان و مغان تشکیل شده بود اسقفی مسیحی که بازانس Bazans نام داشت نیز حاضر بود.

کلیسای ایران در قرن ششم - مسیحیان ایران در سال ۵۴۰ میلادی اسقفی ایرانی را بنام مارابها Marabha به ریاست اختیار کردند. مارابها نخست زردشتی بود و منصب اندرزبندی یعنی آموزگاری دین مزدیسنی را داشت. سپس به دست جوان مسیحی بنام یوسف دین عیسوی پذیرفت و پس از آن به نصیبین رفت و با دانشمندی روحانی بنام معنه آشنا شد و به شهر اورها رفت و زبان سریانی و یونانی را فرا گرفت. در همان سال که مارابها به جاؤلیقی رسید جنگ ایران و روم پس از ۶۰ سال دوباره آغاز گردید، خسرو انوشیروان به سوریه لشکر کشید و انطاکیه شام را تسخیر نمود. در این میان مغان دیگر باره به ویران ساختن کلیساهای ایران پرداختند. به سعایت مغان مارابها را بازداشت کرده به نزد خسرو انوشیروان آوردند. مارابها به شاهنشاه خطاب کرده گفت راست است که من مسیحی هستم و ایمان خود را تبلیغ میکنم، ولی میخواهم که هر کس نه از روی اجبار بلکه با میل خود به مسیحیت روی بیاورد و هیچکس را به پذیرفتن این دین مجبور نمیکنم. سپس مارابها را به شهر شیز در آذربایجان تبعید کردند پس از هفت سال وی از تبعیدگاه خود بازگشت. در این هنگام واقعه دیگری پیش آمد خسرو انوشیروان زنی مسیحی داشت و پسری بنام انوشک‌زاد از این زن تولد یافت. چون به سن بلوغ رسید خواست از دین مادر پیروی کند. انوشیروان از این امر ناراضی بود و پسر را به خوزستان فرستاد و در کاخی زندانی کرد. هنگامیکه خسرو انوشیروان بجنگ رومیان رفته بود، انوشک‌زاد به دستگیری

مسیحیان از زندان گریخت و دعوی سلطنت کرد .
انوشیروان با اینکه سخت بیمار بود آن شورش را فرو نشانید و مارابها را
مأمور ساخت که به خوزستان رفته و همکیشان خود را از یاری انوشکزاد منصرف
سازد. او در این مأموریت بیش از آنچه انتظار میرفت توفیق حاصل کرد. در بازگشت
به تیسفون مارابها بیمار شد . اگرچه شاهنشاه پزشک خود را برای درمان او فرستاد
فایدتی نبخشید و در بیست و نهم فوریه سال ۵۵۲ میلادی درگذشت . جسد او را به
حیره برده در آنجا بخاک سپردند .

منوفیزیت‌ها یا یعقوبیان ایران - با وجود کشتاریکه بدستور برصوما از
منوفیزیت‌های ایران یعنی قائلین به طبیعت واحد عیسی کردند این مذهب کاملاً در
ایران ریشه کن نشد و شهر تکریت در کنار دجله مرکز آنان بود. تا آنکه راهبی بنام
یعقوب که بمناسبت جامه درشتی که میپوشید عموماً بنام یعقوب البرادعی یعنی یعقوب
پالانی خوانده میشد و مذهب منوفیزیتی داشت از طرف تئودور امپراطور روم شرقی
به اسقفی شهر او را برگزیده شد و چون در تبلیغ مذهب منوفیزیتی و ضدیت با
نسطوریان جدی بلیغ داشت از آن پس مذهب منوفیزیتی بنام مذهب یعقوبی معروف
گردید. یعقوب برادعی هیچگاه در ایران بکار نپرداخت، ولی در حدود سال ۵۵۹
میلادی احودمه Ahudmeh نامی را به اسقفی تکریت در آدیابن منصوب کرد .
این ناحیه در برابر تبلیغات برصوما و نسطوریان سخت مقاومت نشان داده بود، کانون
فرقه منوفیزیتی ایران شد. احودمه در امر تبلیغ بسیار کار آمد بود، و چنان در ترویج
مذهب منوفیزیتی کوشید که یکی از فرزندان خسرو انوشیروان به این مذهب در آمد
و نام مسیحی گئورگ یا جورج اختیار کرد. احودمه را برای اینکار در بند کردند و در
سال ۵۷۵ او را بکشتند.

مسیحیت در اواخر دوره ساسانی - در زمان هرمزد پسر خسرو انوشیروان
(۵۷۹-۵۹۰) مسیحیان ایران در آسایش بودند . بقول طبری چون هرمزد شاه شد
فرمود :

«همچنانکه تخت ما نمیتواند فقط بر دو پایه پیشین بایستد و از دو پایه پسین
بی نیاز باشد دولت مانیز با رنجش و انزجار رعایای عیسوی و دیگر ملل گوناگون
بر پای نتواند ماند، پس باید که از آزار عیسویان دست بردارید و در کارهای نیکو کوشا
باشید تا نصاری و پیروان دیگر ادیان کردار نیک شمارا ببینند و به ستایش شما همزبان

شوند.» در زمان هرمزد یسوع بیه Isho'yabh که بفرمان شاهنشاه بمقام جاثلیقی رسیده بود در دربار ایران بسیار محترم می‌زیست و بوسیله دادن اخبار راجع به حرکات لشکر روم خدمات شایانی بدولت ایران نمود.

در آغاز سلطنت خسرو پرویز نصاری در آسایش مزیستند و اسقف ایشان سپهر یسوع Sabahrisho ویزدین از نزدیکان شاه بشمار مبرفتند. ولی عیسویان حق نداشتند که زردشتیان را بدین خود دعوت کنند. زیرا بتوشته کتاب دینکرد هر کس از زردشتیان دین رسمی خود را ترک می‌گفت علی‌الاصول باید کشته شود اگر چه در عمل اغماض کرده غالباً از کشتن مرتدان صرف‌نظر می‌کردند.

خسرو پرویز به کلسا هدایای بسیار مباد چنانکه زیارتگاهی بنام سر جیوس از بزرگان مسیحی که او را در روزگار اختلاف وی با بهرام چوین یاری کرده بود بساخت و حاجی از زر به کلیسای سر جیوپولیس Sergiopolis در سوریه اعطا کرد.

خسرو پرویز پزشکی مسیحی بنام گابریل (جبرائیل) داشت که در مذهب منوفیتی سخت متعصب بود. وی ریاست پزشکان خسروپرویز را داشت و به نام درسبتدی یا امین‌الصحه رسید. خسرو پرویز گابریل را بسیار گرامی میداشت خاصه پس از آنکه شیرین زن وی طالب فرزند بود و بر اثر معالجات این پزشک و دعاهای سر جیوس مقدس صاحب فرزند شد که او را مردانشاه نام نهادند. ظاهراً شیرین زن خسرو پرویز به تبلیغ گابریل به کیش یعقوبی در آمده باشد. گابریل به کمک شیرین تا توانست در پیشرفت منوفیت‌ها و جلوگیری از کار تسطوریان بکوشید.

شهروراز سردار معروف خسرو پرویز در سال ۶۴۱ میلادی شهر اورشلیم را تسخیر کرد و به تحریک یهودیان زکریا بطریق آن شهر را بایزرگان مسیحی آن زندانی ساخت و سپس کلیسای آنستاسیس Anastasis را آتش زد و صلیبهای مقدس مسیح را به غارت برد. چون شیرویه پسر خسرو پرویز بر تخت نشست به ترسایان ایران آزادی کامل اعطا کرد.

در زمان او یسوع بهب نامی به جاثلیقی انتخاب شد وی برای برقراری حسن روابط با هر اقلیوس صلیب‌های مسیح را که ایرانیان از اورشلیم به غارت آورده بودند پس داد. چون پوراندخت خواهر شیرویه بر تخت نشست سفیرانی باشکوه بمسیر

به دربار هراکلیوس فرستاد که در رأس ایشان یسوع یهب جائلیق مسیحی قرار داشت. آخرین خبرهایی که از مسیحیان ایران داریم در زمان یزدگرد سوم و فرزندان اوست. چون یزدگرد به تحریک ماهوی مرزبان مرو به دست آسیابانی کشته شد، آسیابان جسد این شهريار بخت برگشته را در رود مرغاب انداخت. بقول ثعالبی: آب پیکر او را همی برد تا به جدولی که زریگ نام داشت بشاخه درختی گیر کرد. اسقف مسیحیان این شهر جسد او را از آب بگرفت و در طبلسانی مشکین پیچید و در باغی در مرو بخاک سپرد. (۳۱ هجری مطابق با ۶۵۲ میلادی)

منابع:

- ۱ - ادی شیر: مدرسه نصیبین الشهیره، بیروت ۱۹۰۵
- ۲ - بابو اسحق: تاریخ نصاری العراق، بغداد ۱۹۴۸
- ۳ - میلر: تاریخ کلیسای قدیم در امپراطور روم و ایران، تهران ۱۹۳۱
- ۴ - سعید نفیسی: مسیحیت در ایران تا صدر اسلام، تهران ۱۳۴۳
- ۵ - یوسابیس القیصری: تاریخ الكنیه، القس مرقس داود، بیروت.
- ۶ - دکتر مکشور تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تهران ۱۳۴۶ صفحه ۲۱۵-۲۶۴
- 7 - La Bourt, J. Le Christianisme dans l'empire Perse, Paris, 1904.